

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

س.رها
۰۲ اکتوبر ۲۰۱۳

«کوه به کوه نمی رسد، وانگهی دریا شود؟؟!!»

یکی دو نکته مختصر خدمت «الحاج محمد ابراهیم حبیب زی»

از این که جناب «حبیب زی» صاحب با لطف بی کرانش این موجود ملحد و خدانشناس را غرق در «گلوله های شکر آلود» خود نموده است؛ باور کنید در لباس خود نمی گنجم و هرچه سعی کردم، نتوانستم میزان آن را در قالب چند سطر نوشته بگنجانم. همین که جناب شان طوری که در نوشته خود ذکر نموده است، بامصروفیت های دست و پاگیر دست و پنجه نرم می کنند، باآگاهی تمام از ارزش وقت، آن را در خدمت نوشته های کج و معوج این قلم قرار داده است، قابل قدر دانی است و برای کسی که بهانه گیر نباشد، کافیت؛ ورنه «بهانه گیر را بهانه زیاد است».

از یک طرف نداشتن وقت و از جانبی دیگر، عدم احساس ضرورت مبرم به جوابدهی به قسمت های مختلف نوشته جناب «حبیب زی» صاحب وادارم کرد که صرف در دو مورد به صورت هرچه کوتاه تر با قلم به گفته احمد شاملو: «هشلهفی»ی خود چشمان مبارک جناب شان را پذیرائی کنم، تا هم خود از اطناب کلام جلیوگیری کرده باشم و هم برای جناب «حبیب زی» صاحب ملال آور تمام نشود.

۱- من در قسمتی از نوشته خود، نقل قولی را از رفیق دانشمند ما، «آزاد دل» به دلیل مصداق کاملش با موضوع مورد بحث آورده بودم تا از یک طرف یک ارتباطی بین نوشته های هم محتوا برقرار شده و از طرف دیگر نقل قول مذکور می توانست نسبت به بلغور نمودن چند کلمه «در هم برهم» خودم به صورت بسیار دقیق، هدف را قابل فهم تر بیان کند. در این صورت هیچ مشکلی را احساس نمی کردم که با این کار خود برای بار دوم یک گناه کبیره دیگری را مرتکب شده و اسباب ناراحتی جناب «حبیب زی» صاحب را فراهم کرده باشم.

راستی جناب «حبیب زی»، هر چند که در رابطه با سوالات یک بار و برای همیشه ما جواب خود را دریافت کردیم ولی باز هم «آب که از سر پرید چه یک نیزه، چه صد نیزه» اگر بی ادبی نکرده باشم، می خواهم بپرسم که همان تئوری بسته شدن نطفه (باردیگر باید بگویم که واقعاً به دانش جناب حبیب زی) البته به عظمت و قدرت بی انتهای خداوند) حیرت زده شدم که چه میکانسمی را در بدن انسان بوجود آورده است و چقدر فروتن است این خدای توانا که همه آن را در درون انسان خلق کرده است تا مبدا بنده های کافر بگویند که خدا با این کار خود قدرت خود را به رخ ما کشیده است، ولی چه کنیم جناب حبیب زی صاحب که این علم امروزی و به خصوص همان بیولوژی میولوژی دین و دنیای ما را خراب کرده است، خاک بر سر این علم را که در نوشته قبلی خود بیان داشتید، بر مبنای کدام نوشته و سند بیان داشتید، ایکاش می شد آن سند و مرجع را می نوشتید تا با مراجعه به آن من هم بر فهم خود می افزودم.

آیا می توانید بگوئید که آن تئوری از ابتکارات خود شماست و یا این که خودش یک نقل قول است که سلسله وار از دوران اولیه اسلام تا به امروز سینه به سینه نقل شده، تا این که به شما رسیده است و بسا آیات و احادیثی را که هر جا

مطابق میل خود آنها را بیان می دارید، آیا همه آنها نقل قول ها نیستند؟ اگر اینطور است، پس چرا با آوردن یک نقل قول که آنها مطابقت کامل باموضوع دارد، اینجانب را مورد سرزنش قرار داده و کوشش دارید برای سنگین نمودن گفته های خود یک افسانه بسازید که {بود نبود یک دشت بود، دهقان بود، سیب بود و آخر هم «س.رها» و «آزادیل» بود}. راستش از شما پنهان نباشد هرچه سعی کردم نتوانستم از «دشت»، «سیب» و... به طرف موضوع یک رابطه برقرار کنم و در آخر به این نتیجه رسیدم که خوب، شاید ملحدین را ارزش خواندن سخنان خوب نیست، تنها رابطه ای که اینجانب از قصه شما باموضوع توانستم دریافت کنم، مصرعی است که من حیث عنوان در بالا ذکر کردم. ولی چیزی که بیش از همه مرا متعجب کرد، مخالفت شما با آوردن نقل قولی است که هیچ دلیل معقول جهت مخالفت تان را با آن درک نتوانستم.

خوب، اگر خواندن نوشته های دیگران، مرور تاریخ گذشته ها و شنیدن به انواع اخبار و خواندن کتابها؛ برای افزودن معلومات، برطرف نمودن شک و شبهات، دریافت جوابها و حل مشکلات، استفاده از آنها در قالب نقل قول من حیث یک سند و پی بردن به زندگی اشخاص نباشد، پس دیگر چه ضرورت است که وقت را تلف نموده، آنها را باید خواند؟ «آزادی در شناخت ضرورت است» و این «شناخت چیزی جز پاسخگوئی به ضرورت ها نیست».

۲- جناب «حبیب زی» صاحب در قسمت دیگری از نوشته خود، به دلیل این که اینجانب چرا نام مستعار استفاده می کنم، فراموش کرده اند که اگر می خواهند جواب ارائه دارند باید به مدعا بپردازند نه این که دنبال شناختن مدعی به راه بیفتند راستش در این باره نیز نتوانستم درک کنم که در این نام مستعار بنده چه خاری نهفته است که همه را رنجانده و باعث ناراحتی آنها می شود حتی تا آنجائی که بی جواب ماندن سؤالات خود را نیز زیر سر همین نام مستعار می بینم، چون قسمی که آقای «حبیب زی» صاحب فرموده اند «...تنها بگوئید که از جمله برادران هستید یا خواهران...» خدا کند این پرسش شان برخاسته از نگاه تحقیر آمیز اسلام نسبت به زنان نباشد چه تا جائی مبرهن شده است در دین «مقدس اسلام» تمیز جنسیت مهم ترین فکتور محسوب می گردد، زیرا این زنان «ناقص العقل» نه تنها که حق ایراد چنین سؤال های را ندارند، بلکه کاملاً شرم است تا یک زن پشت کمپیوتر نشسته و از امکاناتی که کافران برای شان فراهم کرده اند، مستفید گردند!! ولی با آنها «پرسیدن عیب نیست و ندانستن عیب است» و در این باره به جناب «حبیب زی» صاحب حق می دهم، و این هم چند نکته من حیث به اصطلاح جواب شان:

الف: نام مستعاری را که این جانب از آن استفاده می کنم، تنها مربوط این یکی دو نوشته نمی شود که شما می گوئید «...چرا در همچو موارد مهم و ارزشمند نام مستعار استعمال نمائید» بلکه از زمانی که اینجانب مزاحمت خود را برای پورتال آزادگان «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» شروع کردم، با همین نام ظاهر شدم و از آن زمان تا کنون شاید پنج ماه گذشته باشد. پس فکر کنید که همین نام واقعی این قلم بوده و همیشه از آن استفاده می کنم.

ب: سؤال دیگری که این نام مستعار برای شما خلق کرده است (زن بودن یا مرد بودن) نیز باید بگویم که هرچند که کوچکترین میلی جهت جواب دادن به این بخش را ندارم ولی چون صدای شما به زمین نماند، به مختصر عرض می دارم که، من از لحاظ جنسیت مرد هستم. و مهم ترین قسمت:

ج: اصلاً چه ضرورتی است که ما نام مستعار استفاده می کنیم؟ جناب «حبیب زی» صاحب کشوری را که بیش از چهل کشور متجاوز امپریالیستی آن را مورد تجاوز قرار داده باشند، و در کنار این؛ وحشی ترین، مزدور ترین، قاتل و انسان ستیز ترین حیوانات بر آن حکم برانند؛ کسی که فقط جرأت نموده و فقط یک نه هم در مقابل این گفتاران وحشی بگوید، درواقع با زندگی خود بازی کرده است و به دسته خود را تحویل دشمن دادن، اوج حماقت است چه رسد به این که تا آخرین توان جنایات این جنایتکاران را افشاء سازد. شما خود خیر دارید که هین چند روز قبل لیست پنج هزار انسانی که توسط باند مزدور و جنایتکار خلق و پرچم به قتل رسیده بودند، افشاء شد، آیا آنها جز این که از وطن خود در مقابل چند

وطن فروش و یک کشور متجاوز دفاع کرده باشند و از حق انسان های مظلوم و محروم شده از همه چیز برخاسته باشند، گناهی دیگری داشتند؟ شما به خوبی باید به خاطر داشته باشید که فردای به قدرت رسیدن «حفیظ الله امین» مزدور و قاتل، لیست دوازده هزار انسان به خاطر رساندن خبر قتل شان به خانواده های شان، بیرون داده شد، آیا می توانید بگویند که آن انسان ها چه گناهی داشتند؟ شما جناب «حبیب زی» صاحب اگر قسمتی از عمر خود را در افغانستان سپری کرده باشید، باید به خوبی مزه آن جنایت هارا چشیده باشید و در این هیچ شکی نیست که جنایات امروز، ادامه همان جنایت هاست. جنایت، جنایت است، امروز روسیه امپریالیستی به تنهایی خود افغانستان را مورد تاخت و تاز قرار داد و کشور را به تلی از ویرانه بدل کرد و امروز چهل و هشت کشور به سرکردگی امپریالیزم امریکا همان کار را می کنند، مگر نه؟

البته کسی که شعار مبارزه علیه این کفتاران وحشی را در داخل کشور و در تقابل مستقیم با دشمنان رنگارنگ مردم بلند کرده باشد و افشای جنایت چنین جنایتکاران را اولین وظیفه خود بداند، به گفته «مشروطه خواهان» که: «ترک مال و ترک جان و ترک سر، در رهی آزادی اول منزل است» و به گفته «صمد بهرنگی» در چنین شرائطی: «مرگ خیلی آسان می تواند به سراغ آدم بیاید ولی ما تا وقتی که بتوانیم زندگی کنیم نباید به پیشواز مرگ برویم. البته اگر یکروز ناچار بامرگ روبه رو شدیم- که می شویم- مهم نیست، مهم اینست که زندگی یا مرگ ما چه تأثیر بالای زندگی دیگران داشته باشند- تکیه از من است» (صمد بهرنگی، ماهی سیاه کوچولو) و امروز جناب «حبیب زی» صاحب درد دل ما نیز همین است؛ از مرگ نمی ترسیم مگر زمانی مرگ برای ما درد آور است که «مزد گورکن از آزادی انسان ها افزون تر باشد» (احمدشاملو) در غیر آن صورت ما هم از نام اصلی خود شرم نداریم و نمی خواستیم هموطنان بی گناه و عزیز ما که «حبیب زی» صاحب یکی از آنهاست، صرف به همین خاطر از پیش ما برنجد و اگر شرائط غیر این می بود، ما بسیار بیشتر از این، «دنیا خو تیره» گفته این نامک مستعار را از سر خود برداشته و بانام اصلی خود به میدان می آمدم. فکر می کنم شعری از شاملو بتواند وضعیت وطن مارا بهتر بیان دارد:

دهانت را می بویند

مبادا که گفته باشی دوستت دارم

و عشق را کنار تیرک راه بند

تاز یانه می زنند

....

آنک قصابانند برگذرگاهها مستقر

باکنده و ساتوری خون آلود

و تبسم را بر لب ها جراحی می کنند

و ترانه را بر دهان روزگار غریبی ست نازنین.....(احمد شاملو، در این بن بست)

نوت: نهایت کوشش خود را به کاربردم تا مقصد خود را با جملات بسیار نرم و آمیخته بآلب خنده و محبت آمیز خدمت جناب «حبیب زی» صاحب بیان دارم ولی باز هم فکر نمی کنم در این امر زیاد موفق باشم، به هر صورت: موضوع هرچه بی پرده تر وبدون لافافه بیان شود، بهتر مورد فهم قرار خواهد گرفت.

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود

خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

(حافظ)